



## پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و شصت و هشتم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۴ گنج حضور، بخش دوم

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۱

چشم دزدیدی ز نور ذوالجلال

اینّت جهلِ وافر و، عینِ ضلال

\*اینّت: این تو را

[حضرت موسی به گوساله پرست و زندگی خطاب به انسان می گوید:] تو چشمت را از نور خداوند که صاحب شکوه و جلال است فروبستی. همین نشانه جهل بی نهایت تو و عین گمراهی است. [به بیان مولانا ما نیز هر لحظه فضا را می بندیم، جسمها و هرآن چه که ذهن نشان می دهد را در مرکزمان می گذاریم و به آنها توجه می کنیم؛ بدین ترتیب چشممان را در برابر نور حق بسته و فضا را نمی گشاییم. آیا این نشانه نادانی، حماقت و جهل ما نیست که خود را این چنین به گمراهی می کشانیم؟!]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۲

شّه بر آن عقل و، گزینش که تو راست

چون تو کانِ جهل را گشتن سزاست

\*شّه: کلمه‌ای است برای اظهار نفرت و کراهت.

تّف بر آن عقل و قدرت انتخابی که تو داری. انسانی که این چنین معدن جهل است، سزاوار مُردن است. [از نظر مولانا عقل من ذهنی که از طریق سبب‌سازی و دید همانیدگی‌ها حاصل شده و منجر به انتخاب او در انجام کارها می شود بسیار سطحی و حقیر است. و شایسته است چنین انسانی که هنوز با عقل من ذهنی فکر و عمل می کند، فضا را می بندد و مرکزش را عدم نمی کند در ذهن بمیرد و از جنس شیطان شود!]



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳

گاؤ زرین بانگ کرد، آخر چه گفت؟

کاحمقان را این همه رغبت شگفت

گاؤ زرین که نماد من ذهنی است وقتی بانگ زد، آخر چه گفت که احمقان یعنی کسانی که به حرف من ذهنی و صدایش گوش می دهند، این چنین نسبت به آن میل و رغبت پیدا کردند؟

نکته ۱: ما باید در خودمان بازبینی کنیم آیا من ذهنی مان مانند گاوی هر لحظه در درونمان سروصدا به پا می کند، ستیزه و درد ایجاد کرده و صدای فکرها آن قدر بلند می شوند که تمام توجه ما را می دزدند؟

از ابتدای تولد، من ذهنی مدام حرف زده و ما را به خود مشغول کرده است، پس از این همه سال نتیجه گفته هایش چه بوده است؟ این همه فکر بعد از فکر که در ذهنمان نقش بسته منجر به چه کارهای سازنده ای شده است؟

آیا من در روابطم با فرزندم، همسرم، خویشان، همکاران، دوستان و اطرافیانم درست عمل می کنم؟ آیا حرف های من ذهنی ام و عملکرد آن منجر به ایجاد روابط سالم در خانواده و اجتماع شده است؟

آیا کسانی که من به همنشینی و هم صحبتی با آنها تمایل دارم، حرف های مفید و سازنده ای می زنند؟ آیا من از آنها چیزی مفیدی یاد می گیرم که این قدر عاشق خبرها و صحبت های آنان هستیم؟

به راستی چه نیرویی در من و یا همنشین من سخن می گوید؟ آیا هر لحظه من ذهنی حرف می زند یا فضای گشوده شده سخن می گوید؟ مسئولیت هشیاری و انتخاب هم صحبتیم در این لحظه با خودم است.

نکته ۲: نگاه کردن به زندگی گذشتگان و مشاهده خراب کاری هایی که من ذهنی در زندگی شان به وجود آورده است می تواند برای ما عبرت انگیز و مفید باشد.



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۴

مؤمنان در حشر گویند: ای مَلک

نی که دوزخ بود راهِ مُشترک؟

مؤمنان یا همان انسان‌هایی که در صبر و فضاگشایی مداومت کرده و مرکزشان را عدم نگه می‌دارند، در قیامت می‌پرسند:  
«ای فرشتگان، مگر دوزخ راه مشترک میان مؤمنان و کافران نبود؟»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۵

مؤمن و کافر بر او یابد گذار

ما ندیدیم اندر این ره، دود و نار

\*نار: آتش

همان راهی که قرار بود مؤمن و کافر از آن بگذرند. ما که در این مسیر آتش و دود جهنم همانیدگی‌ها را ندیدیم.

نکته: هرکس من‌ذهنی می‌سازد، باید درد هشیارانه یا دردهای ناهشیارانه زیادی بکشد تا متوجه شود که در ذهن نباید بماند و باید هرچه زودتر آن را ترک کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۶

نک بهشت و بارگاه ایمنی

پس کجا بود آن گذرگاهِ دنی؟

\*دنی: پست، ناکس، حقیر

آن مؤمنان می‌گویند اینک ما در بهشت این لحظه ابدی و جایگاه امن فضای گشوده‌شده هستیم و در مرکزمان هیچ همانیدگی‌ای نمانده‌است؛ پس آن گذرگاهِ پست و جهنم من‌ذهنی کجا بود؟



مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۷

پس مَلک گوید که آن روضه خُضَر

که فلان جا دیده‌اید اندر گُذَر

\*روضه: باغ، بهشت

\*خُضَر: سبز

فرشتگان می‌گویند باغ و بهشت سبز زیبایی را که در فلان جا و هنگام عبور از من‌ذهنی، با فضاگشایی و مرکز عدم دیدید،

...

[ادامه در بیت بعد]

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵۸

دوزخ آن بود و، سیاست‌گاهِ سخت

بر شما شد باغ و بُستان و درخت

دوزخ همان مسیری بود که از آن گذر کردید و این راه برای کسانی که مدام با من‌ذهنی ستیزه و مقاومت کردند کیفرگاه سخت بود، اما برای شما که هر لحظه را با فضاگشایی و عدم نگه داشتن مرکز سپری کردید، تبدیل به باغ و بُستان و درخت شد.

نکته ۱: اگر مرکز را عدم کنیم، سنگلاخ ذهن، ناگهان به حریر حضور تبدیل می‌شود و من‌ذهنی پشت خَم می‌کند.

نکته ۲: کودکان عشقی که در سنین پنج شش سالگی ایبات مولانا را می‌خوانند، در ده دوازده سالگی به عشق زنده می‌شوند و بی آن که دردی بکشند، از جهنم ذهن به راحتی عبور می‌کنند؛ چون آن‌ها به موقع خداوند را در مرکزشان گذاشته و مرکز خود را عدم کرده‌اند.



نکته ۳: ما به حرف بزرگانی مثل مولانا توجه نکرده و با سبب‌سازی و عقل‌من‌ذهنی زندگی‌مان را اداره کرده‌ایم، در نتیجه به صورت فردی و جمعی دچار درد شده‌ایم. ما نه تنها نتوانسته‌ایم مسائل زندگی‌مان را حل کنیم، بلکه روزبه‌روز مسائل جدیدتر و بزرگ‌تر ایجاد کرده‌ایم، چراکه مطابق عقل کل پیش نرفته‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۰

گر همی خواهی سلامت از ضرر

چشم زاول بند و پایان را نگر

اگر می‌خواهی از ضرر و زیانی که فکر و عمل برحسب من‌ذهنی به تو می‌زند در امان بمانی، من‌ذهنی را جدی نگیر، به دیگران واکنش نشان نده و تمرکزت را روی خودت بگذار. بدان که در ابتدا به‌عنوان امتداد خدا وارد جهان همانیدگی‌ها شده‌ای؛ پس با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، چشمت را بر این جهان و همانیدگی‌ها ببند و به پایان راه که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خداوند است بنگر.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۷۳

کز همه نومید گشتم ای خدا

اول و آخر تویی و منتها

ای خدا، من از هر چیزی که ذهنم نشان داد و به سمت آن رفتم از جمله همسر، فرزند، مقام و غیره، از همه نومید شدم و فهمیدم که من از جنس تو و از جنس آلت بودم. بنابراین اکنون مرکز خود را از هر همانیدگی‌ای پاک می‌کنم تا به تو زنده شوم، چراکه اول و آخر و مرجع و پناه همه تو هستی.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

اول و آخر تویی ما در میان

هیچ هیچی که نیاید در بیان

خدایا، اول و آخر تو هستی. قبل از این که وارد این جهان شویم تو بودی و وقتی از ذهن بیرون برویم تبدیل به تو خواهیم شد، در این میان ما به عنوان من ذهنی، هیچ هیچی هستیم که ارزش بیان ندارد.

نکته ۱: خداوند مرتب همانیدگی‌هایی را که در مرکزمان کاشته‌ایم، خشک می‌کند و دور می‌اندازد، اما ما به جای گرفتن پیغام و عدم کردن مرکز، دوباره شروع به کاشتن همانیدگی‌ها می‌کنیم. باید از این کار دست بکشیم و بدانیم که اول خداوند بوده، اکنون نیز باید با گشودن فضا به همان جنس اولیه خود، آلت، تبدیل شویم.

نکته ۲: لزومی ندارد به من ذهنی و خراب‌کاری‌هایش توجه کنیم، فقط باید آگاه باشیم و بدانیم که من ذهنی باید از بین برود.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۸۸

تفرقه در روح حیوانی بود

نفس واحد، روح انسانی بود

تفرقه و بیگانگی مخصوص روح حیوانی است؛ همان روحی که از جنس هشیاری جسمی بوده و با دیدن برحسب همانیدگی‌ها و تفاوت‌های سطحی، خود را به صورت من ذهنی از دیگران جدا می‌داند. اما روح انسانی که با فضاگشایی به خدا زنده شده و زندگی را در دیگران تشخیص می‌دهد، از جنس وحدت و یگانگی است.



نکته: منظور از «روح حیوانی» این است که وقتی در من ذهنی هستیم و هشیاری جسمی داریم، از حیوان هم پایین‌تریم. «نفس واحد» نیز بدین معناست که همه انسان‌ها فضا را گشوده‌اند و یک روح شده‌اند و آن یک روح هم روح خود خداوند است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۱۱

جان حیوانی ندارد اتحاد

تو مَجو این اتحاد از روح باد

جان حیوانی، جان من ذهنی، نمی‌تواند با کسی یا چیزی متحد شود، بنابراین تو در چنین روحی که براساس بادِ همانیدگی‌ها شکل گرفته به دنبال اتحاد نگردد.

نکته: ما با خوردن مشروب و مصرف مواد مخدر از جان حیوانی وحشتناک و پر از دردِ خود فرار می‌کنیم و به جان نباتی که یک مرحله پایین‌تر از جان حیوانی است متوسل می‌شویم؛ با این کار قدر و منزلت خود را به‌عنوان امتداد خداوند فراموش می‌کنیم و از یاد می‌بریم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۰

کار و باری که ندارد پا و سر

ترک کن، هی پیرِ خَر، ای پیرِ خَر

ای انسانی که آن قدر در ذهن مانده‌ای که پیر شده‌ای و هنوز هم متوجه نیستی، کار و باری را که براساس من ذهنی است و جز ایجاد درد نتیجه‌ای نمی‌دهد، رها کن. آگاه باش و زیر چترِ پیر راه‌دانی مثل مولانا برو و از او راهنمایی بخواه.





نکته: اگر ما در راه زنده شدن به خداوند لنگ می‌زنیم، یعنی با سبب‌سازی ذهن عمل می‌کنیم و نمی‌توانیم اقرار کنیم که با عمل کردن بر حسب هشیاری جسمی، خودمان زندگی‌مان را خراب کرده‌ایم، در این صورت به پیر راه‌دانی مثل مولانا احتیاج داریم و بدون کمک او نمی‌توانیم دل‌مان را باز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۱

غیر پیر، استاد و سرلشکر مباد

پیر گردون نی، ولی پیر رشاد

\* پیر گردون: شخصی که با گذر روزگار پیر و سالمند شده باشد، پیر تقویمی

\* رشاد: هدایت

غیر از پیر هدایت‌گر، استاد و پیشوایی برای انسان‌ها نیست؛ اما منظور از پیر کسی نیست که با گذر روزگار سالمند شده باشد، بلکه «پیر» راهنما و هدایت‌کننده است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۲

در زمان، چون پیر را شد زیر دست

روشنایی دید آن ظلمت‌پرست

آن کسی که به تاریکی و ضلالت همانندگی‌ها چسبیده و همواره از یک همانندگی به همانندگی دیگر می‌رود، اگر این لحظه زیر دست هدایت پیری مانند مولانا قرار بگیرد، در این صورت بی‌درنگ فضای درونش باز می‌شود و روشنایی را می‌بیند.



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳

شرط، تسلیم است، نه کارِ دراز

سود نَبود در ضلالت تُرکتاز

\*ضلالت: گمراهی

شرطِ زنده شدن به زندگی این است که انسان به جای سبب‌سازی و کار در من‌ذهنی، با تسلیمِ اتفاق این لحظه را بپذیرد تا فضای درونش گشوده شود، چراکه در تاریکی و گمراهیِ ذهن اسب‌دوانی کردن، تندتند حرف زدن و فکر کردن، بحث کردن، پریدن بین افکار همانیده و ایجاد درد، هیچ سودی ندارد.

نکته ۱: مرکز ما هنگام ورود به این جهان از جنس زندگی و آلت بود، اما ما با همانیده شدن با چیزها آن را جسم کردیم. تسلیم یعنی پذیرش اتفاق این لحظه قبل از قضاوت و رفتن به ذهن، مرکز ما را دوباره از همان جنس یعنی عدم می‌کند.

نکته ۲: باید در خودمان بازبینی کنیم که آیا ما هر لحظه تسلیم هستیم؟ اگر واکنش نشان می‌دهیم، خشمگین می‌شویم، می‌رنجیم، توقع داریم و می‌گوییم چیزی که به ذهنمان می‌آید باید انجام بشود و اگر نشود زندگی مان زندگی نمی‌شود، پس تسلیم نیستیم و در سبب‌سازی و ظلمت ذهن داریم اسب می‌دوانیم؛ یعنی حرف‌های ظاهراً قشنگ می‌زنیم و چیزها را به هم وصل می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۴

من نجویم زین سپس راهِ اثیر

پیر جویم، پیر جویم، پیر، پیر

\*اثیر: آسمان، گره آتش که بالای گره هواسست؛ در این جا مراد هشیاری جسمی است.



از این پس با راهنمایی و سبب‌سازی هشیاری جسمی‌ام، راه درد و همانیدگی‌ها را انتخاب نمی‌کنم، بلکه مرتباً پیر و مرشد راه‌دانی مانند مولانا را انتخاب می‌کنم که مرا راهنمایی و به خداوند زنده کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۵

پیر، باشد نردبان آسمان

تیر، پَران از که گردد؟ از کمان

راهنما و پیر راه‌دان و انسان زنده به حضوری مانند مولانا به منزله نردبان است و می‌تواند راه‌گشای وصل انسان به خداوند باشد؛ مگر این‌طور نیست که نیروی کمان، تیر را به پرواز درمی‌آورد؟

[به عبارتی ما با تسلیم، عدم قضاوت و مقاومت، و گوش دادن به سخنان مولانا، کمان زندگی را به لرزه درمی‌آوریم تا تیر انداخته شود و خرد کل از طریق ما سخن بگوید.]

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۶

نه ز ابراهیم، نمرودِ گران

کرد با کرکس سفر بر آسمان؟

\*گران: سنگین، غلیظ، قوی، در این‌جا مراد گران‌جان (فرومایه) است.

مگر این‌طور نبود که نمرودِ فرومایه به‌رغم راهنمایی‌های حضرت ابراهیم (ع) می‌خواست با چند کرکس به آسمان عروج کند؟ [به‌بیانی انسان فرومایه در ذهن به راهنمایی‌های انسان زنده به حضور گوش نمی‌دهد و با سبب‌سازی‌های ذهنی کارهای خود را پیش می‌برد.]

نکته ۱: ما وقتی در ذهن منقبض هستیم و فضای درونمان گشوده نشده‌است، به پیغام‌آوران زندگی توجهی نمی‌کنیم.



نکته ۲: ما با ابزارهای هشیاری جسمی و سبب‌سازی‌های من‌ذهنی، نمی‌توانیم به آسمان حضور پرواز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۷

از هوا، شد سوی بالا او بسی

لیک بر گردون نپرد کر کسی

نمرود با سبب‌سازی ذهن و از روی هوای نفس، بسیار اوج گرفت. اما هیچ کرکس یا انسان دارای من‌ذهنی، نمی‌تواند در آسمان حضور پرواز کند و اوج بگیرد.

نکته: ما با سبب‌سازی‌های ذهن و قرار دادن آفلین در مرکزمان، پر پرواز خود به سوی آسمان زندگی را می‌بندیم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۸

گفتش ابراهیم: ای مرد سفر

کرکست من باشم، اینت خوب‌تر

حضرت ابراهیم [به نمرود] گفت: «اگر قصد پرواز به آسمان حضور را داری و می‌خواهی به خداوند وصل شوی، فضا را باز کن و بگذار راهنمای تو، من باشم، این برای تو بهتر است.»

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۹

چون ز من سازی به بالا نردبان

بی پریدن بر روی بر آسمان

[حضرت ابراهیم به نمرود می‌گوید:] اگر از پیر راهدانی مانند من به سوی آسمان نردبان‌سازی، بدون پرواز با من‌ذهنی‌ات می‌توانی به اوج آسمان زندگی بروی.

نکته ۱: خداوند هر لحظه در کار جدیدی است، میل همانیده شدن با چیزها را در دل می اندازد، ما همانیده می شویم و دوباره بی مرادمان می کند. پیغام زندگی این است که نباید چیزهای اقل را در مرکزمان قرار دهیم.

نکته ۲: ما بی مرادی را در من ذهنی غلط تفسیر می کنیم و واکنش نشان می دهیم، در نتیجه من ذهنی قوی می شود؛ اما اگر فضا را باز کنیم، من ذهنی ضعیف شده و پیغام زندگی را دریافت خواهیم کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۳۰

آنچنان که می رود تا غرب و شرق

بی ز زاد و راحله، دل همچو برق

\*راحله: مرکوب، بار و بنه مسافر

همان طور که دل انسان بدون توشه سبب سازی ذهن، مانند نور صاعقه از غرب یا هشیاری جسمی، به سمت شرق یا هشیاری حضور، با سرعت در حال رفت و آمد است.

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: حسام



منابع: برنامه ۹۸۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتابهای تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۴ گنج حضور، بخش سوم

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۸۳

مسجد است آن دل، که جسمش ساجد است

یارِ بدِ خَرُوبِ هر جا مسجدست

\* خَرُوب: گیاه خَرُوب که بوته‌ای بیابانی و مرتفع و خاردار است و در هر بنایی بروید آن را ویران می‌کند.

[مولانا می‌گوید: مسجد، دل انسانی است که برحسب هشیاری جسمی فکر و عمل نمی‌کند، به صورت یک باشنده ذهنی هیجانی بالا نمی‌آید و همواره دستورات فضای گشوده‌شده و زندگی را اجرا می‌کند. یار و همنشین نااهل، ویران‌کننده هر مسجدی است. [یعنی من ذهنی خود انسان و یا من‌های ذهنی دیگر، باعث بسته شدن فضای گشوده‌شده درونش می‌شوند].

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۵

چون چنین وسواس دیدی، زود زود

با خدا گرد و، در آ اندر سجود

اگر وسوسه امتحان کردن خداوند را در درونت دیدی، سریعاً به اشتباه خودت واقف شو و با تسلیم به فضای گشوده‌شده برگرد. [به بیانی ما نباید خداوند را با فکر بعد از فکر، مطالبه همانیدگی‌ها و اصرار بر عمل کردن مطابق من‌ذهنی‌مان امتحان کنیم].

نکته: زندگی موقوف علل و سبب‌سازی‌های ذهنی ما نیست که بر طبق آن‌ها عمل کند، بلکه با «قضا و کُن فکان» کار می‌کند. پس ما هر لحظه در مواجهه با اتفاقات، باید فضا را باز کنیم و ضمن شناسایی همانیدگی‌ها با تسلیم عمل کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۶

سجده گه را تر کن از اشک روان

کای خدا تو وارہانم زین گمان

فضای گشوده شده را که سجده گاهِ توست مرتب از گریهات تر کن. فارغ از سود و زیان من ذهنی لحظه به لحظه فضا را باز کن، به طوری که این آرزومندی باز شدن فضا و کنار رفتن عقل من ذهنی در تو مدام زیادتر شود و کاهش نیابد، و آن قدر لطیف شوی تا به جنسیت خداگونهات برسی. آن گاه بگویی: «ای خدا، از این گمان بد، از این من ذهنی که هر لحظه مرا از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر می برد، نجات بده و رهایم کن.»

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۸۷

آن زمان کت امتحان مطلوب شد

مسجد دین تو، پر خروب شد

هر گاه با سبب سازی های ذهنی در صدد امتحان کردن خدا برآمدی و این کار مطلوب و خوشایند تو شد، بدان که مسجد دین تو، همان مرکزت که باید از جنس فضای گشوده شده باشد، اکنون پر از گیاه همانیدگی شده است که بسیار مخرب می باشد.

نکته: هر هیجان منفی از جمله رنجش، خشم، کینه که در مرکزمان قرار گیرد، همانند گیاه خروب عامل ویرانی زندگی ما خواهد بود. اگر این خصوصیات در ما وجود دارد، باید بدانیم خودمان سبب ویرانی مسجد یا فضای گشوده شده درونمان شده ایم.





مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴۱

تشنگان گر آب جویند از جهان

آب جوید هم به عالم تشنگان

برای مثال، اگر افراد تشنه در جهان به دنبال آب باشند، آب نیز آن‌ها را می‌جوید. به عبارت دیگر کسانی که تشنه آب حیات هستند، یعنی به صورت بی‌فرم با فضای گشوده شده، خدا را جست‌وجو کرده و نسبت به «قضا و کُن فکان» با پذیرش برخورد می‌کنند، زندگی نیز آن‌ها را در نظر گرفته و روی آن‌ها کار می‌کند.

نکته: اگر در برابر اتفاقاتی که زندگی برایمان پیش می‌آورد، اشکالات خود را شناسایی کرده و با رعایت ادب و عدم مقاومت اجازه دهیم، زندگی روی ما کار کند، قبل از این که دیر شود می‌توانیم، مانع ایجاد ویرانی در زندگی خود شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۵

نگفتمت مرو آنجا که آشنات منم

در این سراب فنا چشمه حیات منم

[مولانا از جانب خدا می‌گوید:] آیا به تو نگفتم به فضای همانیدگی در ذهن نرو، چرا که تنها دوست و آشنایت من هستم. در این سراب من ذهنی که همه چیز را برحسب همانیدگی‌ها و به صورت توهمی و اشتباه می‌بینی، تنها منم که به واسطه فضاگشایی و عدم کردن مرکز، برای تو همانند چشمه آب حیات هستم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۵

وگر به خشم روی صد هزار سال ز من

به عاقبت به من آیی که منتها منم



اگر اتفاق این لحظه تو را بی‌مراد و خشمگین سازد، به ناله و شکایت بپرداز و یا صد هزار سال با من قهر کنی، در نهایت باید با فضاگشایی مرکزت را عدم کرده و با شناسایی همانیدگی‌ها و دردهایت به سوی من بازگردی، زیرا منتهای تو من هستم و باید هشیارانه به من تبدیل شوی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۲۵

نگفتمت که به نقش جهان مشو راضی

که نقش بند سراپرده رضات منم

آیا نگفتم نقشی را که در این جهان با ذهن برای خود ساخته‌ای، به مرکزت راه نده و به آن راضی نشو، چرا که وقتی فضای درونت را باز می‌کنی، این من هستم که چادر رضا، خشنودی، شکر و پذیرش را که در من ذهنی هرگز به آن‌ها دست نمی‌یابی، در وجودت می‌سازم و برپا می‌کنم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۱۴۶

از همه اوهام و تصویرات، دور

نور نور نور نور نور

ذات خداوند از همه اوهام و تصویرات ذهنی انسان خارج است و می‌توان گفت که لحظه به لحظه پشت سرهم تماماً نور خالص است. [پس اگر انسان با فضاگشایی مرکزش را از همه توهمات و تصویرات ذهنی، همانیدگی‌ها و نقش‌ها خالی کند و به آن‌ها حس وجود ندهد، به طوری که دیگر هیچ همانیدگی در مرکزش نباشد، در این صورت تماماً از جنس نور فضای یکتایی، یعنی همان هشیاری خالص خدایی که از اول بوده، می‌شود.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۸

گفت شیطان که بما اَعْوَيْتَنِي

کرد فعلِ خودِ نهان، دیو دنی

\*دنی: فرومایه

«شیطان به خداوند گفت که تو مرا گمراه کردی. او گمراهی خود را به حضرت حق، نسبت داد و آن دیو فرومایه، کار خود را پنهان داشت.» [ما نیز همچون شیطان وقتی با اتفاقات و بی‌مرادی‌ها مواجه می‌شویم، عملکرد خود که جسم را به مرکزمان آورده و برحسب آن دیده‌ایم، پنهان کرده، به خدا یا انسان‌های دیگر رو می‌کنیم و آن‌ها را مقصر گمراهی خود می‌دانیم.]

نکته: باید بدانیم اگر جسم را در مرکز قرار داده و به ملامت می‌پردازیم، از جنس شیطان هستیم.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۶

«قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأُقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ.»

«ابلیس گفت: پروردگارا به عوض آن که مرا گمراه کردی، من نیز بر راه بندگانت به کمین می‌نشینم، [اجسام را به مرکزشان می‌آورم] و آنان را از راه مستقیم تو، [راه فضاگشایی و مرکز عدم] باز می‌دارم.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۴۸۹

گفت آدم که ظَلَمْنَا نَفْسَنَا

او ز فعلِ حقِ نَبْدُ غافلِ چو ما



ولی حضرت آدم گفت: پروردگارا، ما به خود ستم کردیم. و او همچون ما از حکمت کار حضرت حق بی خبر نبود. [ما نیز اگر با قرار دادن چیزی در مرکزمان، سبب ایجاد همانیدگی و درد شده‌ایم، باید به اشتباه خود اعتراف کرده و با پناه بردن به رحمت بی پایان خداوند، خود را اصلاح کنیم و از جنس حضرت آدم شویم.]

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۲۳

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ.»

«آدم و حوا گفتند: پروردگارا به خود ستم کردیم. و اگر بر ما آموزش نیاوری و رحمت روا مداری، هرآینه از زیانکاران خواهیم بود.»

[به عبارتی آن‌ها بعد از پذیرش خطای خود و اظهار پشیمانی، فضا را باز کرده و مرکزشان را عدم ساختند، به این ترتیب از لطف و رحمت خداوند بهره‌مند شدند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۲

شاد باش و فارغ و ایمن که من

آن کنم با تو که باران، با چمن

\*فارغ: راحت و آسوده

\*ایمن: رستگار، محفوظ و در امان، سالم

ای انسان، در فضای گشوده شده درونت، شاد و خاطر جمع و ایمن باش و بدان اگر به جای سبب‌سازی با من ذهنی، فضا را بگشایی و همچون زمین حاصلخیزی شوی، من با تو همان کاری را می‌کنم که باران با چمن می‌کند، یعنی همان طور که باران، زندگی و طراوت به چمن می‌بخشد، من نیز تو را با خرد و دم زنده‌کننده‌ام، آباد کرده و به بی‌نهایت و ابدیت خود زنده می‌کنم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۳

من غمِ تو می خورم تو غمِ مَخور

بر تو من مشفق ترم از صد پدر

[مولانا از زبان خداوند می گوید:] من غم تو را می خورم، نیازی نیست تو با عقل من ذهنی نگران باشی و با انقباض و سبب سازی ذهن غمگین شوی. فقط باید فضا را باز کنی تا من به مرکزت بیایم و از خرد کل بهره مند شوی. بدان که من برای تو کافی بوده و از صد پدر نیز برایت مهربان ترم. یعنی من از مهربان ترین انسانی که با ذهنت می شناسی، هزار بار مهربان تر هستم.

نکته: ما به هیچ وجه با ذهنمان نمی توانیم تصور کنیم، که خداوند چقدر مهربان است. چقدر ما را دوست دارد و در پی حمایت و کمک کردن به ماست، در حالی که ما با جسم کردن مرکزمان این کمک را رد می کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۷۴

هان و هان این راز را با کس مگو

گرچه از تو شه کند بس جست و جو

به هوش باش، مبدا راز کار کردن روی خود و مراحل رشد و تبدیلت را به زبان ذهن درآورده و با من های ذهنی بازگو کنی. حتی اگر خداوند و یا انسان های دیگر از تو بپرسند، نباید کمک و لطفی که خداوند به تو کرده است را با سبب سازی ذهنی تفسیر کنی، چراکه به محض آن که این راز را به ذهن دریاوری، اتصال تو با خداوند از درون قطع می شود. [بنابراین در برابر چنین پرسش هایی، فقط فضا را باز کن.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۷

پس دو چشمِ روشن ای صاحب‌نظر

مر تو را صد مادر است و صد پدر

پس ای انسان صاحب‌نظر، دو چشمِ روشنی که در اثر فضاگشایی با دید عدم می‌بیند، از صد پدر و مادر برای تو بهتر و مفیدتر است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا

تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

ای انسان فضا را بگشا و مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست.» و دیگر به‌وسیلهٔ دانش من ذهنی عمل نکن و بگو نمی‌دانم تا «عِلْمَتَنَا»، «آن چه به ما آموختی»، یا همان خرد و دانش ایزدی که در اثر گشودن فضا و مرکز عدم در این لحظه به تو عطا می‌شود، دستت را بگیرد و از ذهن بیرون بکشد.

(قرآن کریم، سورهٔ بقره (۲)، آیهٔ ۳۲)

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

پیشِ چوگان‌هایِ حُکمِ کُنْ فِکَان

می‌دویم اندر مکان و لامکان



ما پیش چوگان‌های حکم «کُنْ فَاکُنْ» خداوند که می‌گوید: «بشو و می‌شود»، مانند گویی هستیم که بین فضای محدود ذهن و فضای گشوده‌شده درون، در حال دویدنییم. یعنی قانون «قضا و کُنْ فَاکُنْ» زندگی، لحظه‌به‌لحظه اجرا می‌شود و وضعیت درون و بیرون ما را تعیین می‌کند، به طوری که هرچه در درون فضاگشاتر باشیم، در بیرون هم نرم‌تر، پذیرنده‌تر و شادتر هستیم.

نکته: خداوند با فضای گشوده‌شده، ما را در بیرون و درون هدایت می‌کند. اگر فضا را بگشاییم به نفع ما کار می‌کند و اگر فضا را ببندیم و منقبض شویم، رحمت خداوند قطع می‌شود و به ضرر ما تمام خواهد شد.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۸۴ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com